گفت وگو با استاد فريدون جنيدي زبان شناس و محقق

استاد فريدون جنيدي سالهاست كه بي هيچ ادعايي كار فرهنگي مي كند. با كوله باري از ترجمه و تأليف در باب زبانشناسي و فرهنگ و تاريخ هنوز به فردا چشم دارد. گفت وگو درباره اسطوره هاي ايراني با ايشان كه اصلاً اعتقادي به اين حرف ها ندارد خيلي مشكل است به هرحال در يك ظهر بهاري در «بنياد نيشابور» اين مشكل، آسان شد و آنچه پيش روي شماست حاصل اين گپ و گفت است.

\*\* آقاي جنيدي. شما از انديشمنداني هستيد كه همانگونه در آثارتان متجلي است اعتقادي به اسطوره نداريد و تاريخ را جايگزين اساطير مي دانيد. در صورت امكان براي خوانندگان «ايران جمعه» كه بحث اسطوره ها را در گفت وگو با صاحبنظران دنبال مي كنند در اين باره توضيح دهيد.

\* چون بحث درباره اسطوره هاست، بايد نخست به خاستگاه اسطوره ها نگاهي بياندازيم و در باب اسطوره هاي موجود در اروپا و هندوستان پيشگفتار كوتاهي بگوييم و بعد به تاريخ ايران بپردازيم.

اروپاييان پيشينه تاريخي خود را گم كرده اند. كهن ترين تاريخ اروپايي ۲۸۰۰ سال قدمت دارد و اين برمي گردد به زماني كه يونانيان وارد سرزمين اروپا مي شوند. بعد از تشكل يونان، روم پديد مي آيد و بعد از هزار سال كم كم كشورهايي مثل فرانسه وانگليس شكل مي گيرند.

اروپاييان نه تنها تاريخي كهن تر از ۱۸۰۰ سال ندارند بلكه آنچه كه از يونانيان نيز به يادگار دارند انديشه اي مه آلود و درآميخته با خيال و افسانه است و سرشار از خدايان دروغين و زندگي وهم آلود و اعتقاداتي كه از آن با نام اسطوره ياد مي كنند.

به همين دليل اروپاييان از خواب آلودگي ايرانيان كه بعد از حمله مغول تا همين اواخر ادامه داشت، استفاده كردند و با حيله سعي در ساختن تاريخي براي ايران كردند كه به همين اندازه قدمت دارد. همين بود كه حكومت مادها را سرچشمه تاريخ ايران معرفي كردند كه چيزي درحدود ۲۷۵۰ سال قدمت دارد.

ناچار تمام يافته هاي باستاني پيش از اين تاريخ را به اقوام ديگر نسبت دادند. اين دروغ تاريخي كه با دامن زدن صهيونيزم بين المللي رشد كرده است با هدف قطع حافظه تاريخي ايرانيان صورت گرفته است.

حالا اروپايياني كه حاضر به اقرار اين حقيقت نيستند كه پيش از آنها فرهنگ و تمدن عظيمي در ايران وجود داشته است بنابر اين از ديدگاه خود به تاريخ ما نگريسته اند كه يكي از اين ديدگاهها اسطوره است. زيرا اسطوره هاي آنان بسيار كودكانه و دروغين و در حقيقت ننگ آلوده وهمچنين غيرقابل باور است. به همين خاطر به تاريخ ما جلوه اي اسطوره اي داده اند.

ما كهن ترين تاريخ دنيا يعني همين شاهنامه را داريم. كهن ترين نوشته هاي دنيا را داريم. حالا اروپاييان مي آيند و اينطور حقيقت را لگدمال مي كنند.

\*\* شاهنامه تاريخ محض است يا اسطوره اي كه به تاريخ نگاهي عميق دارد و يا اصلاً تاريخي است كه اسطوره را در خود جاي داده است؟

\* ببينيد. تاريخ ايران از آفرينش آغاز مي شود. آفرينش از ديدگاه دانشمندان ايراني خيلي علمي است. يعني دانش امروز هم آن آگاهي كهن را تأييد مي كند. وقتي در شاهنامه به نام «كيومرث» (جان ميرا) برمي خوريم به اين درك عميق از آفرينش مي رسيم. جاني كه در ادامه آن مرگ است. درحالي كه اگر به اسطوره ها و ديدگاههاي كهن غربي ها درباره مرگ نگاهي بيندازيم، مي بينيم كه عقايد و گفتار آنان در اين باب بسيار كودكانه است. ما در ايران باستان آگاهي از گردي و گردنده بودن زمين را مي بينيم، اما در مثلاً هندوستان بانظريات خنده داري در اين باره روبرو مي شويم. براي مثال آنان زمين را مثل تخم مرغي مي دانستند كه نيمي خاك و دريا و نيم ديگر آن آسمان است واين تخم مرغ زرين هر روز از دريا بالا مي آيد. اين تفاوت تفكر ما و آنهاست.

\*\* شما اسطوره ها را نفي مي كنيد. اما نگاه انسان معاصر به اسطوره، نگاهي جدي به اسطوره هاست. اين نفي اسطوره را چگونه توصيه مي كنيد؟ مثلاً همين اسطوره ليلي و مجنون. يا اصلاً گيل گمش.

\* شما از كدام اسطوره حرف مي زنيد؟ ما نبايد از نظرگاه غربي ها نگاه كنيم. ديدگاههاي ما عميق تر و ژرف تر است. وقتي كهن ترين واقعه ها در جهان ما ديدگاه علمي دارد نبايد بگوييم در ايران اسطوره وجود داشته است.

اسطوره ويژه نگاه غربي هاست. اصلاً شما به چه حقي «ليلي ومجنون» را كه يك داستان عربي است، اسطوره مي ناميد؟ حالا ترجمه اين اثر توسط يك شاعر ايراني چه ارتباطي به زندگي ما دارد؟ اگر دنبال يك عشق عميق و عالي هستيد، عشق رودابه را به زال ببينيد، عشق تهمينه را به رستم ببينيد. اين عشق ها ريشه دارتر و باشكوه تر هستند. شما اگر «گيل گمش» را قديمي ترين اسطوره جهان مي دانيد بايد بدانيد كه اشتباه مي كنيد. براي اينكه ما از تشكل سومر اطلاع داريم. من از داستانهاي باستاني تر حرف مي زنم.

\*\* متأسفانه گاهي پذيرش واقعيت سخت است. گاهي وقتها غربي ها در بحث اسطوره و نگاه به تاريخ از ما پيشروتر هستند. چرا سعي نمي كنيم از آنها نيز فرهنگ و تمدن شايسته اي را برداشت كنيم؟

\* اروپا ۲۸۰۰ سال پيش موجوديت پيدا كرده است. آخر چطور مي شود قديمي تر از ايران باشد؟ من حرف شما را نفي نمي كنم. من اسطوره را نفي مي كنم نه تاريخ را. من دو سال پيش در شهري صحنه اي را در يك دندانپزشكي ديدم كه خيلي جالب بود. كسي آمده بود و از دندانپزشك خواهش كرد كه دندانش را بكشد. پزشك هم آمپول بي حسي را زد و از او خواست كه چند دقيقه اي بيرون بماند. در اين فاصله با شگفتي به پزشك گفتم آخر چرا به او نمي گوييد كه اين دندان قابل پركردن است. وي در پاسخ گفت. اينها از قديم شنيده اند كه دنداني را كه درد مي كند بايد كند و به دور انداخت. من هم اينقدر به اين آدمها گفته ام كه دندان قابل پركردن است ديگر خسته شده ام. اينها از بس زير نفوذ فرمان پيشينيان هستند كه نمي توانند علم روز را بپذيرند. شما نمي توانيد به تاريخ ما كه اين همه روشن و شفاف است رنگ اسطوره ببخشد.

\*\* شما اسطوره را قبول نداريد و آن وقت از شاهنامه حرف مي زنيد. مگر نه اينكه قدرت رستم در شاهنامه يك قدرت اساطيري است؟ رستم، يك ايراني است و قابليت هايي دارد كه يك انسان معمولي از آنها برخوردار نيست. چون رستم نمي تواند يك نقش تاريخي را ايفا كند.

\* نگاه شما به شاهنامه خيلي سطحي است. اگر شاهنامه را به شكل عميقي خوانده بوديد، اينطوري برداشت نمي كرديد. شما اگر به داستانهاي رستم توجه كنيد. درمي يابيد كه رستم بسيار باورپذير است. رستم مثل قهرمانان خارجي نيست كه با خدايان نبرد كند و مثلاً آنان را مغلوب كند. در آغاز شاهنامه دوبيت را شاهد اين حرف معرفي مي كنم.

«تو اين را دروغ و فسانه مخوان

به يك سان روشن زمانه مدان

از او آنچه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معني برد

در شاهنامه بسياري از چيزها رمز است. مثلاً سيامك يعني دوره غارنشيني. درست است كه سيامك به عنوان يك شخص شناخته شده است اما در حقيقت اشاره به غارنشيني نياكان سفيدپوستان جهان است. رستم هم نشانه نيروي جنگي يستانيان است. در بسياري از جنگها ـ مثل نبرد كيخسرو ـ رستم حاضر نيست. اين به چه معناست؟ مگر رستم جهان پهلوان نيست؟ اينجاست كه ناگزير از پذيرش اين حقيقت هستيم كه رستم اگر رمزگشايي نشود، فقط يك شخص است. «ديوسپيد» همان دماوند است. فقط بايد رمز اين واژه ها را باز كنيم. اگر به آن طرف پوسته اين داستانها نگاه كنيم، تاريخ را مي بينيم. اسطوره ديده نمي شود.

\*\* رمزگشايي درتاريخ چه معنايي دارد؟ تاريخ همانگونه كه اتفاق افتاده، موجوداست و ديگر به رمزگشايي نيازي ندارد. راز و رمز، خاص دنياي اسطوره هاست.

\* اسطوره درعربي هست و جمع آن نيز اساطير است و درقرآن كريم نيز ديده مي شود. درفرانسه و انگليس هم هست. اما چون برگردان درستي به فارسي نشده است ما بايد در برابر آن بايستيم. ما درهزار و دويست سال پس از آشنايي با كتابهاي يونانيان آنقدر تفسير روي انديشه هاي بيگانه صورت داده ايم كه از حساب بيرون است اما يك بار نيامده ايم روي شاهنامه كار كنيم حالا حيف نيست اين تاريخ را با تصور اسطوره اي ، تصوير كنيم؟

\*\* هنر امروز غربي ها، هنر اسطوره اي است. آنها با تكيه به غناي اسطوره ها آثار بزرگي به جهانيان معرفي مي كنند. درحالي كه ما در دهكده جهاني جايگاه تعريف شده اي نداريم. حالا ديگر بحث برسراسطوره يا تاريخ بودن شاهنامه نيست. صحبت برسر نبود رويكرد ما به گذشته است.

\* قرار نيست ما به اسطوره هاي آنان تكيه كنيم. من هم متأسفم كه در سطح جهان حرف چنداني براي گفتن نداريم. البته دنيا برخورد شايسته اي با ما ندارد وگرنه حداقل مي بايست به علامه دهخدا جايزه نوبل مي دادند تا آن زمان كاري به اين وسعت و گستردگي درهيچ كجاي جهان صورت نگرفته بود.

\*\* اگر قيد تعصب را برداريم شكي باقي نمي ماند كه با انديشه هاي روستايي نمي توان جهاني شد.

\* با تأسف فراوان اين حرف را تأييد مي كنم. ما چند گسستگي تاريخي داشتيم كه كار ما را مشكل كرده است. خودفروختگي هاي تاريخي، انديشه ها را آشفته كرده است. اما بعد از انقلاب بهمن ۵۷ بيداري ها بيشتر شده است. چون همه در انقلاب شركت كردند، پس طبيعي است كه همه سهم بخواهند . بايد كم كم همه حرفها به كرسي بنشيند. در دوران پيش از انقلاب كسي به نبوغ ايراني اعتقاد نداشت. حتي همين پلهاي هوايي از خارج وارد مي شدند. اما وقتي صحنه عوض شد وكسي آمد و گفت كه من يك سيلي به آمريكا مي زنم كه صدايش برود به مسكو كم كم جوانان ايران بيدار شدند و خودشان را باوركردند. همين احساس در زمينه فرهنگ و هنر هم هست. اما نبايد شتاب كرد. نبايد فكر كرد كه يك شبه مي توان به هنر جهان غرب رسيد. ما مايه و پايه را داريم. دريك درياي عميق شناور هستيم . يكي از خاصيت هاي درياي عميق اين است كه درآن اعماق امواج بلندي است كه درآن نهنگ حركت مي كند. هرچند ظاهر آن چنين چيزي را نشان نمي دهد. ما به زمان و حوصله بيشتر احتياج داريم.

\*\* ما مشكل زباني داريم. درآثار پديدآمده بيشتر بازيهاي زباني ديده مي شود با اين وضع چگونه به پيوستن به قافله جهاني خوشبين باشيم؟

\* زبان فارسي ضعف ندارد. اين زبان بدون ابزارهاي خاص سياسي و اقتصادي درنقاط مختلف دنيا نفوذ كرده است. ما همين الآن در سطح وسيعي از چين خط و زبان فارسي داريم (سين جيان چين ) شاهنامه در چين و هندوستان خوانده مي شود، بزرگترين شرح مثنوي دريوگسلاوي ، توسط «سودي » انجام گرفته. اينها قدرت زبان فارسي نيست؟

البته ما خودمان را مهجور كرديم. درجزيره اي تك و تنها مانده ايم. ما بايد بيشتر از اينها كار مي كرديم كه نكرديم. ماخودمان را محصور كرديم. اما نه آنقدر كه شما فكر مي كنيد شما خيلي بدبين هستيد.

\*\* يعني شما، اعتقاد داريد كه دنيا باهنر ما ارتباط برقرار كرده است؟

\* من مي گويم بايد روابط خود را با جهان گسترده تر كنيم. آنها بايد با آثار ما آشنا شوند. ما مقصر هستيم اگر اينطور ناشناخته مانده ايم. ما خيلي كم كاري كرده ايم. حالا هم نبايد دست روي دست گذاشت. بايد روابط فرهنگي را با جهان برقرار كرد.

\*\* افق روشني كه ترسيم مي كنيد چقدر با ما فاصله دارد؟ يعني براي «رسيدن» چقدر بايد راه برويم؟

\* نيمي از راه را ما رفته ايم. لازم نيست راه رفته ما را برويد. ما پي اين ساختمان را ريخته ايم و حالا فقط كافي است كه شما ساختمان را بسازيد. نه منتي سرتان مي گذاريم و نه توقعي داريم همانطور كه پي ساختمان اصلاً ديده نمي شود. اما فقط انتظار داريم كه به بيراهه نرويد و قدرشناس اين موقعيت پيش آمده باشيد.

\*\* اطمينان داشته باشيد كه جوانان ايراني قدردان زحمات نسل شما خواهند بود.

\* حتماً اينگونه خواهد بود. اما اگر اين قدرداني هم در كار نباشد ما كار خودمان را انجام خواهيم داد. چون اين كارها به هر حال بايد انجام بگيرد.

\*\* آشنايي ما با فرهنگ باستان مي بايست تاچه حدي باشد؟ يعني كار جدي زماني انجام مي شود كه زبان كهن را فرا بگيريم يا تنها آشنايي مقدماتي با اين زبان كافي است؟

\* به هر حال آشنايي با زبان كهن ايراني لازم است. هيچ كس توقع ندارد كه همه ايراني ها اين زبان را ياد بگيرند. اما ما وظيفه داريم كه زبان فارسي را بخوبي فرابگيريم. ما رياضيدان هم لازم داريم. تكنيسين هم مي خواهيم. نبايد در آموزش زبان افراط كرد. اما يك تيم ورزيده زبان لازم است. ما الآن از دوران جاهليت عرب اشعار زيادي از بر هستيم كه اصلاً به ما ارتباطي ندارد، اما در مورد گذشته خود كمتر مي دانيم. البته كارهاي زيادي هم شده است كه نبايد از نظر دور بماند و براستي شايسته تقدير است. حالا همين حوزه هنري «شير علي اسپندار» بزرگترين «دونلي نواز» بلوچستان را به جهان معرفي كرد و حالا همه دنيا مي دانند كه اين مرد چه موسيقيدان بزرگي است. من كارهايي را كه صورت گرفته نفي نمي كنم. همه تكان خورده اند و دستگاهها هم كم كم به جلو مي آيند. اماخواهش من اين است كه كمي بيشتر تلاش كنند. دقت كنند كه دير نشود اگر جوانان ما به طرف فرهنگ غربي گرايش پيدا كنند، همه چيز خراب خواهد شد.. آن وقت ديگر هيچ راه برگشتي وجودندارد.

\*\* نگاه بدبينانه به «غرب» تاچه اندازه قابل توجيه است و شما دراين باره چگونه فكر مي كنيد؟ آيا به اعتقاد شما آنها قصد تخطئه و تخريب فرهنگ ما را دارند و قصد دارند توطئه اي را بر عليه ما شكل بدهند؟

\* اين ناپسند است كه ما در هر زمينه اي از غربي ها نظرخواهي مي كنيم. يعني حتي درباره «قالي ايراني » آنها را صاحب نظر مي دانيم. آخر چرا آنها بايد به ما بگويند كه ما در موسيقي چه حرفي براي گفتن داريم. يك وقتي بايد از خواب بيدار شويم. هميشه كه نمي شود خوابيد. به هرحال اين اعتماد به نفس بايد از يك جايي شروع شود. دريچه اي كه اروپاييان از آن به تاريخ جهان مي نگرند كوتاه و حقير است و خيلي دورنگرانه نمي بينند و شايسته مردمي وكشوري مثل ايران وايراني نيست. ما در تپه هاي قزوين شمع سازي ۸هزارساله داريم. در دره هرسين كرمانشاه سفال ده هزارساله آفتاب پز داريم كه ۴۰۰۰سال بيشتر از سفال دره نيل قدمت دارد. حالا كشوري كه مي شود اين تاريخ هاي كهن را درباره اش گواه آورد شايسته نيست پيرو انديشه هاي كوتاه غربي ها باشد آن هم در پژوهش هايي كه مربوط به خودمان است.

http://zegorat- iran.blogfa. com/post- 44.aspx

عليرضا بندري

گفت‌وگو با فريدون جنيدي شاهنامه پژوه؛

رواج يك دروغ بزرگ تاريخي در حق فردوسي

الهه خسروی یگانه

روزنامه اعتماد ملي، شماره 645 (25/2/87)، ص 12

رواج يك دروغ بزرگ تاريخي در حق فردوسيدرباره شاهنامه با فريدون جنيدي گفت وگويي ترتيب داده ايم كه مي خوانيد

معيارها چه چيزي هستند؟

براي ويرايش شاهنامه فردوسي شما بايد به چند مورد اشراف داشته باشيد. مثلايكي از مهم ترين اين سنجه ها، دانستن زبان اوستايي است تا به واسطه آن بتوانيد موضوعات ناشناخته شاهنامه را بررسي كنيد. از طرف ديگر چون شاهنامه از زبان پهلوي به فارسي برگردانده شده شرط دوم، دانستن زبان پهلوي است تا بتوان بسياري از ناهمواري ها و نابساماني هايي را كه در شاهنامه امروز وجود دارد رفع كرد. سنجه ديگر دانستن راز و رمزهاي نهفته در سروده و شعر فارسي است كه دانستن اين مساله پژوهشگر را بسيار ياري مي كند تا اشعاري را كه براي فردوسي نيست يا بيت هايي كه در طول اين هزار سال دستكاري شده، بشناسد. دانستن دانش اخترماري (نجوم) ديگر شرطي است كه ويرايشگر شاهنامه بايد داشته باشد، چون در بسياري از صفحات شاهنامه از حركت ستارگان و اخترماري ياد شده و دانستن اين دانش در حد لازم كمك مي كند تا شما بفهميد فلان سخن در شاهنامه آيا با دانش اخترماري مطابقت دارد ؟ اگر دارد متعلق به شاهنامه است و اگر نه، جزو اضافات شاهنامه به شمار مي رود.

شناختن آيين رزم و سپه كشي و سپه داري از ديگر مسائلي است كه بايد ويرايشگر شاهنامه با آن آشنا باشد. جداي از اين دانستن و داشتن آگاهي كامل به كيش هاي ايران باستان ديگر نكته اي است كه بايد در نظر گرفت. معمولاوقتي صحبت از كيش هاي ايران باستان مي شود خيلي ها گمان مي كنند منظور كيش زردشتي است در صورتي كه در ايران باستان كيش هاي متعددي رواج داشته است.

مي توانيد در اين زمينه مثالي بزنيد؟

بله. به عنوان مثال به اين بيت كه در شاهنامه آمده دقت كنيد: <جهان و مكان و زمان آفريد/ توانايي و ناتوان آفريد.> اين بيت فقط از نظر دستور زبان فارسي چندين ايراد دارد. اولاكه از نظر دستور زبان فارسي بعد از توانايي بايد از واژه ناتواني صحبت كرد نه ناتوان. از طرف ديگر جهان و مكان هر دو يك معنا را دارند و يكي هستند و از خداوند سخن، فردوسي بعيد است كه يك مفهوم را در يك بيت دوبار تكرار كند. سوم اينكه جمله زمان آفريد با انديشه هاي زردشتي كاملامغاير است. در انديشه زردشتي زمان خود آفريده است. يعني آسمان و اجرام و ستارگان توسط خداوند آفريده شده و از حركت هر كدام آنها يك زماني پديد مي آيد. در سروش باژ نماز زردشتي مرتب تكرار مي شود: <زروانه هاكرنه يزمئيده> و در بخش دوم مي آيد: <زروانه، درغو خو زاته يزمئيده.> يعني زروان بي كران را مي ستاييم، زروان (ديركهن خود آفريده) را مي ستاييم، پس زمان خود آفريده نمي تواند دوباره آفريده شود. باز در انديشه زردشتي خداوند سرآغاز همه نيكي ها و خوبي ها و توانايي ها است. در اوستا آمده است اهورايي مزدايي ويسپا وهو چينه مي . يعني اهورا مزدا سرآغاز همه پيدايش نيكي ها است. پس ناتواني نمي تواند آفريده اهورامزدا باشد و شما مي بينيد كه در اين يك بيت پنج گزينه و سنجه وجود دارد كه اين بيت را از شاهنامه كنار مي گذارد.

از نظر شما چه كساني اين تصرفات را در شاهنامه روا داشته اند؟

اين كار در دستگاه غزنويان صورت گرفته، اما نه در زمان محمود و مسعود غزنوي چون در آن زمان مردم خوب به ياد داشتند كه فردوسي هيچ كاري به محمود نداشت. به همين دليل است كه در تاريخ بيهقي نام تمام كساني كه مدح محمود را گفته اند را آمده ولي هيچ نامي از فردوسي نيست. اما پس از گذشت مدتي، احتمالادر زمان مودود، اين كار انجام گرفت چون مي خواستند كه شاهنامه را به نام محمود تمام كنند به همين دليل آن را گسترده كردند تا بگويند پدر و پدربزرگ ما چه آدم هاي دست و دلبازي بودند كه به چنين كار عظيمي پاداش داده اند. دلايل ديگري هم براي اين مدعا وجود دارد. مي دانيم كه فردوسي در سال 400 هجري كار شاهنامه را به اتمام رساند و همه ايرانيان آگاهند كه كار سرايش شاهنامه 30 سال به طول انجاميد، پس سال شروع شاهنامه 370 هجري است؛ در اين سال محمود غزنوي 10 سال بيشتر نداشته پس چطور مي توانسته مشوق فردوسي باشد؟ محمود در سال 388 به اميري مي رسد. در اين زمان 19 سال از سرايش شاهنامه مي گذشته است. اين عبرتي است كه ما ايراني ها بايد بگيريم. چطور است كه تمام شاعران گزافه گوي دروغپرداز (منهاي ناصر خسرو، عطار، باباطاهر و معدود شاعران ديگر) را كه به خاطر پول ركاب اميران درم خريده غيرايراني به آسمان ها رساندند در نزد ما پاكيزه دامانند و فقط فردوسي را شاعري مي دانيم كه در ازاي پول دست به سرايش شاهنامه زده است؟ اين گناه را چطور به خود هموار مي كنيم؟ هزار سال است كه اين دروغ بزرگ تاريخي را تكرار مي كنيم و كساني كه نامشان استاد است اين دروغ بزرگ را رواج مي دهند. اين، عزت و شرف و آبروي ايراني را لكه دار مي كند. با اين كار سرو بلند بوستان دانش و فرهنگ ايران، فردوسي را در برابر يك كودك درم خريده خم كرده اند. اين گناه را چطور ممكن است روان فردوسي و نياكان ما بر ما ببخشايند؟

تصحیح خالقي مطلق مقابله است، نه تصحیح

http://www.ibna.ir/vdci5uap.t1ayw2bcct.html

«نسخه‌ای که آقای خالقی مطلق از شاهنامه ارائه داده كاری بسيار ستودنی بادقت نظر بالاست كه نسبت به كارهای پيش از خود نيز برتری‌های بسياری دارد و من در تصحيح خود بهره بسياری از آن بردم. اما اين كار ويرايش اشعار فردوسي نيست؛ بلكه مقابله نسخ شاهنامه است.» این نظرات فریدون جنیدی است که می‌گوید به زودی تصحیحش از شاهنامه منتشر می‌شود.

فريدون جنيدي در گفت‌وگو با خبرگزاري كتاب ايران(ايبنا) با بيان اين مطلب افزود: با تمام ارزش‌هايي كه تصحيح خالقي مطلق از شاهنامه دارد؛ اما به دليل اينكه اين اثر در معيارهاي ويرايش نمي‌گنجد و در حقيقت يك مقابله است، گره‌كار شاهنامه‌خواني را نمي‌گشايد.وي ادامه داد: تصحيحي كه من از شاهنامه صورت دادم در 6 جلد تهيه شده كه يك جلد آن پيشگفتار است و در آن تمام مباحث اجتماعي، فرهنگي، سياسي، پزشكي، نجوم و ساير مسائلي كه در شاهنامه مطرح شده را ارائه كرده‌ام.جنيدي اشاره كرد: تصحيح‌هاي سابق از شاهنامه گردآوري هستند؛ نه ويرايش -- و امكانتعیین میزانصحت ابيات را نمي‌دهند.جنیدی اظهار داشت: برای اينكه بتوانم صحت ابيات منسوب به فردوسی را بررسی كنم، ۲۸ سنجه (ميزان) در نظر گرفتم. اشعاری كه از فردوسی است مانند آب روان از اين سنجه‌ها عبور می‌كند.اين شاهنامه‌پژوه گفت: سنجه‌هاي در نظر گرفته شده شامل سنجه زبان اوستايي، پهلوي، فارسي دري، شناخت رمز و راز شعر فارسي، شناخت جنگ‌افزارها و نحوه به كارگيري آنها، آرايش سپاه و ميدان جنگ، زندگي اجتماعي ايرانيان در آن دوران، آيين پزشكي، نجوم و غيره است.وي مطرح كرد: يكي ديگر از اين سنجه‌ها آيين سپه كشي است كه تاكنون در شاهنامه آن را با عنوان پهلوان معني كرده‌اند كه كاملا نادرست است.جنيدي تأكيد كرد: سپه كش فردی است كه كارش جنگ نيست بلكه مسير حركت سپاه را تعيين مي‌كند و از سوي ديگر وسايل و مايحتاج زندگي سپاه از قبيل خوراك، آب و جنگ‌افزارها را فراهم مي‌كند.وي يادآور شد: يكي ديگر از مسائلي كه هميشه مطرح شده اما مورد توجه قرار نگرفته است اضافه شدن ابياتي به شاهنامه است كه در اين تصحيح آن ابيات با سايز كوچك‌تر آورده شده و در زيرنويس متن درباره آن‌ها توضيحي داده شده است.اين شاهنامه‌پژوه افزود: نزديك به۱۰۰۰ سال است كه شاهنامه خوانده مي‌شود؛ اما اشكالات و ايرادهاي آن هميشه از نظرها پنهان مانده كه البته با نگاهي تيز مي‌توان اين نواقص را در شاهنامه يافت و به رفع آنها پرداخت.وي ادامه داد: اين تصحيح۲۳ تير سال۱۳۵۵ آغاز و۲۳ تير سال۱۳۸۵ پايان يافت. پسحاصل تلاشی۳۰ ساله در بازخواني شاهنامه استو من احساس مي‌كنم اتمام اين كار بزرگ تحقيقي بعد از۳۰ سال در حقيقت جايزه فردوسي به من است.وی تأكيد كرد: حدود۲ سال است كه كارهای مربوط به تايپ، ويرايش و چاپ اين اثر در حال انجام است و امسال۶ جلد اين كتاب در ۲۲امين نمايشگاه كتاب ايران توسط نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور ارائه خواهد شد.جنيدي یادآور شد: با توجه به اينكه۲۶ سال است در بنياد نيشابور جلسه‌هاي شاهنامه‌خواني برگزار مي‌كنم و هميشه ديده‌ام جوانان پژوهشگر و علاقمندان به شاهنامه در گره‌گشايي ابيات شاهنامه با مشكل مواجه هستند، اميدوارم خورشيد شاهنامه با اين تصحيح خودش را نشان دهد و آينده خوبي را براي شاهنامه‌پژوهان رقم بزند.

=====================================================================================================

درود بر شما

من با اين ديدگاه كه سخن فردوسي در شاهنامه تنها داستان هايي است كه در قالب شعر از انديشه فردوسي برآمده و داستان هايي سرگرم كننده و قهوه خانه اي است به شدت و به سختي مخالفم و با هركسي كه اين سخنان را بگويد شديدا برخورد مي كنم.

آنچه كه در سرودهاي اين مرد بزرگ آمده است حتي تك تك واژه ها، سراسر انديشه ها و باورهاي ايرانيان كهن و گفته هاي تاريخ حقيقي سرزمين ماست. اين مرد بزرگ در سرايش شاهنامه چنان دقيق و درست انديشه ها و سخنان مردان و زيان ايراني و سرودهايي چون اوستا را با وسواس تمام در كنار هم گفته است كه بي هيچ شكي شاهنامه اش بزرگترين سرچشمه ها براي پژوهش درباره انديشه هاي ايراني، باورهاي آنها، زبان هاي باستاني و ريشه واژه هاي ايراني است.

حتي من بر اين باورم كه با آنكه شاهنامه فردوسي داستان اسطوره هاي ايراني و نه رويدادهاي تاريخ ايران مادها، هخامنشي و يا پارت ها است، اما بازتاب رويدادهاي ايران باستان را مي توان در آن جستجو كرد.

عظمت و شكوه كار اين مرد بزرگ از آنجاست كه مثلا خود در شاهنامه اش نوشت كه از اشكانيان به جز از نام نشنيده است و نه در نامه خسروان ديده است. اما فردوسي نمي دانست كه با گردآوري داستان هاي عهد پهلواني از روزگار پادشاهي منوچهر تا مرگ رستم پهلوان نامي ايران، نا خودآگاه چه شاهكار بزرگي در شناخت و پژوهش ما از تاريخ پارت ها و همين اشكانيان براي ما آفريده است.

آنچه كه بايد گفت اينكه رويدادهاي پهلواني عهد منوچهر تا هنگام مرگ رستم بازتاب رويدادهاي سياسي ايران به ويژه شرق اين سرزمين در زمان شاهنشاهي اشكانيان است. خود نام پهلو بي هيچ شكي برگرفته از نام پرثو است و نام پهلوان در حقيقت به مردي گفته مي شد كه از سرزمين پارت برآمده است. ما رويدادهاي شرق ايران به ويژه در روزگار پادشاهي مهرداد يكم و مهرداد دوم و همچنين پيدايش پادشاهي هايي چون هندوسكايي در شرق ايران را در شاهنامه مي توانيم پي گيري كنيم.

بي گمان آن بخش از داستان شاهنامه كه به ماجراي تاجگذاري منوچهر و پادشاهي دادن او به سام در سرزمين سيستان است بازتابي از رويدادي است كه در زمان مهرداد شاه اشكاني روي داد و دستاورد آن پيدايش پادشاهي مستق سيستان در سرزميني است كه روزگاري زرنك خوانده مي شد. سام به درستي تجلي شخصيت فرمانرواي مستقلي است كه با اجازه شاه اشكاني به پادشاهي سيستان برگزيده مي شد.

داستان پيدايش زال پسر سپيدموي سام و بزرگ شدن او به دست سيمرغ بي هيچ شكي بازتاب سرازير شدن قوم سكاها به سرزمين سيستان و جنوب كوه هايي است كه هم اكنون هندوكوش خوانده شده و من باور دارم كه آن كوه البرز كه در اين بخش از شاهنامه به آن اشاره شده است كوهي جز كوه هاي ميانه سرزمين كنوني افغانستان نيست و من براي اين سخن خويش دلايل مدارك خود را دارم.

همچنين انگاره سيمرغ در اين داستان كه بازتاب همان سي يه نه مرغو در سرودهاي اوستا است بي شك بازتاب همان انديشه هاي خورشيدي ايرانيان باستان در باور به روشنايي و نبرد كيهاني آن به تاريكي بود و اين باور همان بود كه در روزگار هخامنشيان نگاره زيباي دايره بالدار (فروهر) را برجسته ساخت.

ما به نيكي از داستان دلكش زال و رودابه تصويري از مرزهاي سياسي غربي ايران اشكاني را مي توانيم ببينيم. شهر آمل كه در سرودهاي شاهنامه پايتخت منوچهر بود همان شهر نامدار هيركانيا است كه زماني اقامت گاه شاهان اشكاني بود و نام سرزمين هايي چون باختر و دهستان كه زمينه هاي آن در روزگار آرياها و نيز سنگنبتشه هاي هخامنشي نام آنها آورده شده ديده مي شود. جهان پهلوان سام كه يك مرد اشكاني بود پادشاه سرزمين سيستان بود كه در روزگار پارت ها نامش از نام سكاهاي ايراني گرفته شده بود. او به فرمان منوچهر (كه در اينجا به جاي يك شاه اشكاني ديده مي شود) سپاهش را براي نبرد با سكسار، كوهسار و ديوان مازندران رهنمون شده و خود در اين راه دلاوري هاي بسيار مي نمايد. درست همچون ايران سپهبد سورن كه زماني به فرمان ارد شاه پارت ها سپاهش را براي نبرد با ماركوس كراسوس فراخواند.

در همه اين سرودها و در تك تك واژه هاي آورده شده به دست فردوسي بزرگ انگاره هاي ايراني و نام هاي باستاني اين سرزمين به نيكي پيداست. سام سپه سالار سپاه ايران در برابر سپاهي بزرگ مي ايستد كه بخش از آن از كوه مرد آورده شده بودند و ما با ديدن نام كوه بزرگ مرد سخت شگفت زده شده و به ياد رويدادهاي زمان فرهاد يكم اشكاني مي افتيم كه او توانست تپورستان را براي پارت ها گرفته و بخشي از مردها را در كنار كوه بزرگ دماوند و دروازه هاي كاسپين اسكان داد.

در اين بخش از سرودهاي زيبا و دلكش شاهنامه منوچهر به نام شاه بزرگ خوانده شده و بي هيچ گماني همان برنام كهن شاهان هخامنشي و سپاس شاهان پارتي است كه از زمان مهرداد يكم خود را شاه بزرگ مي ناميدند.

داستان زال و آشنايي او با خانواده مهراب كابلي و دخترش رودابه بازتاب رويدادهاي پيوند ميان دودمان باستاني سيستان در زمان اشكانيان با خاندان پادشاهي هندوسكايي است كه بربخشي بزرگ از شمال غربي هند تا شرق افغانستان كنوني فرمانروايي مي كردند. مهراب كابلي به باور من يكي از شهربان هاي پادشاهان هندوسكايي بود و زماني شاه ايران منوچهر به اين انديشه افتاد كه سرزمين كابل را از دودمان هندوسكاها ستانده به خاك ايران پيوسته سازد.

سراسر نام هايي چون دنبر، مرغ، ماي و هند سراسر نام جايگاه هايي بودند كه در فرمان پادشاهان هندوسكايي در زمان فرمانروايي پارت ها بوده و ما از بررسي دقيق اين بخش از سرودهاي شاهنامه فردوسي بزرگ مي توانيم مرز شرقي شاهنشاهي اشكاني را دريافته سرزمين هاي در فرمان آنان را پي گيري كنيم.

بزرگي و عظمت و شكوه اين سرودها و اينكه اين سرودها به باور من يك سرچشمه بسيار ارزشمند براي پژوهش هاي ايران باستان است از اينجا نمايان است كه جهان پهلوان سام براي استقبال از فرزندش سام سپاهي بزرگ در مرز كابل آراست و شكوه اسب سواران با زين و برگستوان در آن نمايان بود. شگفت آور اينكه در گزارش چيني كه زماني چانگ چن فرستاده هان به دربار شاه آنكسي (پارت) آورد چنين نوشت كه چون به شاه آنكسي (مهرداد دوم) خبر دادند كه فرستاده هان امپراتور چين به مرز شرقي نزديك شده است فرمان داد بيست هزار سوار آراسته به استقبال او رفته و سر مرز از فرستاده چين با تشريفات تمام استقبال نمودند.

داستان شاهنامه فردوسي بزرگ هر چه جلوتر كه مي رود بسيار دلكش تر و زيبا تر بوده و بازتاب تاريخ زيباي ايران باستان وانديشه ها و باورهاي ايرانيان كهن است. هنگام مرگ رستم پهلوان نامدار ايراني كه نژادش سكايي بود دخمه اي سنگي برپا ساختند و تابوت او و اسبش رخش را در كنار هم در آن دخمه نهاده و در دخمه را بستند. شگفت آور اينكه از يك سنگنبشته بر سرستوني كه از دودمان هندوسكايي برجاي مانده آورده شده كه شاه هندو سكايي به همراه اسبش درست مانند رستم نهاده شده و اين سرستون سنگي را ‹به افتخار سكستان' (سيستان) برپاساختند.

از آن شگفت آور تر اينكه هنگاميكه به توصيفي كه از دخمه رستم در شاهنامه مي نگريم سخت به ياد آرامگاه كوروش بزرگ و اينكه هر ماه اسبي رو در برابر اين آرامگاه قرباني مي كردند مي افتيم.

شگفت آور اينكه بررسي هاي باستان شناسي نشان مي دهد كه آرامگاه كوروش بزرگ سخت داراي زمينه هاي آرامگاه هاي سكايي است.

با سپاس فراوان

اميري پريان